چون این نسخهٔ رنگین مدایح مشتمل و مخاطب بتاج المدایح شده
تا آیین طغرای اوراق زرشته رقمهای هنروشی بیانات
رنگین بسر **بسم الله الرحمن الرحیم** و رقمها بجهت
مه

سرلوح روی قلم نگارشی ثنای شهنشاهیست که
تاج دارائی گلشنی سرای انجمن سحاب سرفرازی داده
و رنگین رقم بازارستانی جمشید جهانبانیهاست که بر تخت
نشینان انجمن سرای کشور جسمی دست تصرف بموجب
فرمانشی و حسن و طیر از خزانه پرورشی روزینه دار
و بمقتضای احسانشی جن و انس از معمولهای تربیت
وظیفه خوار در دفترخانه جبروتشی عالم ایجاد اندراج
فهم مجاسبان و در اقلیمهای ملکوتشی ملک جبروت
نمونه کار متصدیان نظم فضای لامکانی بارگاهشی
هجوم پیمانه نیازیها سپاهشی زده در بام وحدت کوسی

رسانیده

شاهی مطلع او بیت از پسته تا بجای ریحانی در ارای باغ
آفرینش خضر خانی زرنگار گشت لطف بستن نقشهای جنت
تا در شان این باغ نقشهای الست تا حرف آن این باغ جمع
لاله بر فرازش دلیلیست بر پروانه‌های جبرئیل است
بنام ما بهشتی سوخته بلبل خطابت مسکین بر منبر گلشن سر
وصف پیغمبری جاکرد خرقی نزد الله کوه دلنشین بر ادای طوقی دل
هاهاه ورق بیان الله زاهد از ای طومار منقار نشینی پروازست
در ره جان و گسستن جعفر زرافشان حرف خواهد باغ رعنائی زو معانی
نزد الله کوچه باغ از ناسپاسان عجم شده تا حاکم شکر دری
شبنم بهارستان لطف عجز الست خوش آن سبزه
هفت آسمانست بعد از آن در اقلیم خدایی بنام او
زرفشانی رواست و در ره آفتاب نشو بر خاتم وزرا لا
محمد مصطفی در بارگاه تقدس تا از حضرت باری

بادانا

بروزنامچهٔ نورستان ∴ بار ربانی مقرمانی در دست بهم مداد ∴ چو تا
محرر اعجاز نشانی تحریر دفتر فرقانی نه نگشت ∴ نسخ دار
الملک اعجاز بتا بعهد نبوت ∴ ختم ∴ از ضمیر عرب و عجم
سلطان ازل ∴ تند منقش نه بر ورق کن لکن خلق ∴ کمر خامه
زرافشانی رقم سرمدی یافت ∴ مبدا نشئت برات رزق جمهور
خلق ∴ و صلوات انجم لمعات بر اعظم وکلا عالم مرتفع حر
در کشور خلقت با زرشک طبایع خبر نگرفته مهم نتایج و
آثار صورت نه پذیرفت ∴ تا کلید و اثر بر سر التفات نیابد ∴
در گنجخانه عز اکبر سی هیچ وجه نکشاید ∴ رباعی اثنا عشری
گر دور بابکان ابجه ∴ صد حقیقت بلعبتی عریانی ابجه ∴ پیوسته
با بنی آدم اکشنی زده نقش مراد ∴ در رد عقیدهٔ مارحرا ایمانی
کفه ∴ اما بعد راقم حقیر سرا طغرا صحا باعتراف بعد الشتی تقریر
متصف است ∴ و با انصاف ستوده السنهٔ تحریر معترف ∴

مجتنب

از رشح صحیفه جریده ثبت عقد لآلی الفاظ او معانیه مسیر شد
بر صدق کلام حق‌گو محضر میتوان در داشت، چه روی عرض
موج لجه بحر جود شان را کابیست، که ناطقه تیزخیال از بلند
پایه مناقبش در مقام لنگی سنمار لیست؛ و خامه جلد
نویسان از جلوریزی مداحیش با دوات در انداز
سرکوب خود در خودداری، یعنی شاه ظل الله فلک سریر عطارد
دبیر بدر لقا در بار عطا کیوان رای نظر را ناحجاب
برق حسام ابر پیام هلال کمان شهاب سنان بهرام
غضب ماه بدطرب مشتری مهر آفتاب چهر سپهر تمکین قطب
تمکینی قضا قدرت قدر صولت الاعظم دارای عرش
کوکبه سلطان مراد بخشی حاجت روا و زینت اورنگ
آسمان قدر کشتی جهانبخشی از موج بلا، کی شد گهر که حباب
شود صرف [illegible] از بهر ساز عشرت او سپهر قضا

مار دوام

ماردوانی فلکی را تبار دانا؛ بر شنده‌سی اگر لغت ندکل تشط؛
کیسو صبا ز سنبل تصویر ترجمانی؛ دایم بروی صحبت دعوی بهار
دفع خصم؛ گریزش عبث نگشته سبک‌پا و سرگرانی؛ گوشمال
مخالفش بجز بلاه محافیت مغز فغان تشنیع امتحان؛ ۲ زنجیر با
نصرت بشوق دیدن رخسار او چسپیده همچو پیه بدرخانه طلان؛
تا گشته حلقه حلقه کمند کشی با انتقام؛ رم کرده سیل سرکشی از طبع یاغیان؛
در جویبار معدلتش اگر پای آب سنگ در آید؛ خاکش را بر زنجیر خانه
موج فرستند؛ و در چشمه‌سار مخالفتش اگر سر حباب شکسته
شود؛ نسیم را در سینه چاه گرداب کند؛ از حق‌شناسی دریا حق
گرفتن آفتاب فلک سیاه بر روز سیاه اندازد؛ و از دادرسی
در سیاه دل گردن هلال بدر رسیده از بیاسی نور حربای سالها؛
بر قامت همیشگی بدر دوتا هاز جامه و از لبست شب
اندر رونده؛ و در خدنگ شوکتش صبح و شام بازو بانشه

است در بیت المعمور؛ بتعریف ملاطفت لب خندان
بمالش تر آب الحیوان؛ و بتوصیف ملاحتش لآلی
درشت را تراوش تری روغن عمانی؛ در مدرسه
رائش آفتاب درخشان سرگرم شمسیه خوانی؛ و در
مکتب حصائلش سحاب هزار باران تر دماغ الغیه
دانی؛ محاسب همتش چون رقم راستیرانی نماید سبکی
کاغذ به بهٔ گرانی آید؛ مهابت سلطنتش بگوشش
مهر و ماه رسیده؛ و از راه تشی بینی با پای حجاب
محتجب گردیده؛ نظم شاها شتر چرخ بزیر تو کو؛
سر حلقه عقل و وزیر تو کو؛ لا بل فلکی بنان تو
لب فتح؛ در بحر کمان ماهی تیر تو کو؛ در عرصه
شطرنج کشور ستانی منصوبه وکشی نبرده حریف نوازی
لب لشت زده؛ پیاده اش بهر جانب شتافته سوار

بقم

عنبرین رخ تا گرفته ∴ شاهراه در رکابش خمش سر بوجا
بر آورده ∴ بازاری بهار از صحبتش در آورده ∴ قمری
اخترش بلعجب یعنی مدد کار سبزه ∴ اگر بر فیل گردون
اسب انداخته ∴ تا زلف عروس روزگار را مات ساخته ∴
آتش عزمش اگر با خلق خورشید نمیساخت ∴ میل
نقره صبح در بوته نمیگداخت ∴ بعنوان مصلحتش شاهد
گل از دست گرد ابن ورق ∴ و بمقتضای تربیتش
طفل غنچه بستن خواندن سبق ∴ حضرت شکوهش
اگر کفه رحمت نگشودی ∴ موسیقار زهره چرخ دمی
صدای نغمه ننمودی ∴ در صرف کردن زر و گوهر
همرتبه دریا نه افتاده ∴ چشم عمان بتر سیده و دل
کان بتر زرده ∴ ز فرو وزش جواهر قدر خود را
دانسته ∴ شاهی تراز و دل برصدای مضمون گفته ∴

رباعی از آلات وزن بت ه مرصع ها سیر
زر گشت عنبر در ابرو بافته که در پله میزانی
چون فا در آید گوئی که خورشید نشست در افق تا بکمر
از آتشدانش نسیم عودش موج آب گهر تن شنی و از
رنگهای صیت و وقارش درست آتشی یاقوت در
آستینش بمهر طالعش باله نشینی تخته انگشتی دولت
و نقش مرادش کعبتین از عالم ملکهجت افتاده حمیره
مایه احیا آتشی اگر بجنگ ادم آید در آید نان خام
طعامی از تنور گرداب تخته بر آید در حقه زنبقش
زمرد سبزه ریست خور روزش و در طشتی ملمعنشی
الماس لشتر نی است بلور بدکتیبار عنبر نشی
عقیق انگشتر در مقام آتشبازش و بهوا در زعفرنشی
نکمبی سوار در اندازیکه تا بازش از افت ندانا
الن

و دست احسانش ساغر بنای فلک واژون شد

و در پای آتش بی احتیاطش شمع کافوری صبح سرنگون شد

خوان لا رحمتش اگر دست خواهش برآرد

لقمه بدر را در دهن هلال نگذارد روزی که تیغ فتح

از نیام کشید نغمه آمیز تیغش را از زبان هاتف غیب شنید رباعی

بر جگر خصم تکیه بر اطراف غنچه است دندان اجل

بر پشتی سنان کند است شمشیر نزار از هیبت گرفته

غلاف شد چون جستن ز چوب نرم و آلتش گذرا است

اگر دریای تیغش را نبودی لب است آب ریختی خاک را

بر یک شکست در بیان ملک ... پاسبانی کواکب را

شاخ و برگ مستر و هر بهار رحمتش نیلوفر افلاک

را الشوو نمای بر بالای یکدیگر قدر باغچه نسیم الطاف شی

و ریزه پای آرام اختصاص عیش اند پشه هم حضیض کف قدر پا

خجالت میکشند و از نهیب معراج نشست دست بید برای
میکنند در بزم ملکانه‌اش از بس برای اهتمام نشاط چنگ و
نی کم نوازند تا خمیدن قامت یکی از بار غم
نشان ندهند و ترکیب بند دیگری از عشق دل جمع
نکنند زرکوب دربار جاهش اگر کف صنعت
گشایند در پوست آهوی چرخ طلای خورشید را
ورق نمایند صفحهٔ تعریف منشی عشقش و عقدهٔ نگاه
دبیری خامه در رقم توصیف صفاتش مومیانی شکن
نامه سر از پهلوی او گل گل شگفته و عذر ترکی
آب بار روشنی بنای حضور صحبتی گفته رباعی
ای آنکه ترا خیمه کواکب بسته است خورشید و گل با
مسرت غرض و مه است گر خیره نماید سپهر ست
نیست عجب مه به پهلوی آفتاب در ایام بسته است

بکمالش

سپاه حبشی اگر قصد شبیخون اعدا نمیداشت بر گرد ماه
علم صبح را کی برافراشت، سیه چشمان حبشی اگر گرداب
حلقه در گوش در بار که اند، و نیز سیه گوشی از ترک
کمان حیف آسا کبری آمد که در ایام سلطنتش
برادر اصغر از دست پدر رهید، و یکی برادر اصغر را بستیم
ببستر شد، از امنیت گذران آفتاب با تیغ شعل
در غلاف، و از مهابت زلف ها نیز برادر دزد شده
نگاری دلال سینه صاف هندوی زلف بتان از بیم
شانه آویزان یا بی رد کردی ابایی، و تیر کج چشم
خوبان از ترس لشکر هندوی بار کج نعل از جان بخجل
مراد مجنی لطافی بالین پای کرسی بر سیخ، و خورشید
معافی این پیراسی تا خیمه مهر درو عیوق بر سر
زانوی قدر نشسته کمان حلقه افزود که حباب خشم

و العجب جلوه نگار صورتش اضداد عناصر در عقوبتش هم
در جوی نگاه جور درستش آن تیر انداز کشود آب سوفار
اعلی ایلچی را گوش کشاده نشد چون بیضه نقاره
روی بسوی کمان از زر جور تو چشم زنخ تا بروی کمان
تا زنگ کلف بروی میدان آید چشمه حیوانست چون تو
ابروی کمان در شاهراه تسخیرش نقش قدم زنجیر
حابه سرکشی چو در کارگاه تدبیرش موج آب
تار و پود حریر آتش شمع اگر با نطاعت پروانه
آتش نشنیده آواز شعله انگشت بر دیده حکم
نمی نهاد در چشمه سار حشمتش نهنگ کهکشانی
ماهی چو در مرغزار رفعتش کبوتر آسمان جلاجل
صلاح دستی بجز در ریاض آلوده حکم خیر و ابساط
جو احتیاطش منداله که ستان آسا خم عشرت

[illegible]

همچنانکه منصور دشمنان مرا همانا قسمت کالبد جسم
مور کند گرد و ذره هر الشمس بتحمل ثعرف بر قدرت
نمونه از آتش نهان خلقت آینه سکندر گشت
بسی افعال راه حرمینه نگین سلیمان زیر دست
خاتم بالا گشته تا به چنبر مشهور جام سر
افغان در اشتی شیر علم معروف غنچه بر روش
ماه زد جناح فیل کرکران سر بر زمانی دزد و رایع
کمک سپهر اعلی لا ام اد ها بلور حرا شبهای خار جهنم
گرفته باج و خراج از دارا افغان بر دلش
موسوم است خار آدمی گاید بدار الملک صنعت
مساز کبار هستی کفنت رعفت ظرف روز
نوروز است بر نخل منظور را حب فرمانست
زرسنی مرحم راه دل او آفرینش خطا بخش

چو او نور زلال بدیعه زهیم تیغ ادب جوهر ستمکار آزار اولدی

ز جلیع انکشت زرین‌ها زکف همت جوهر دریا کن اولدی

جمالشی حلقه گوهر تا بعد فضا در کشور حشمت و کیفیتا

فصاحت نه فلک زنجیر فیضی خدا در جوهر و همت جمالشی

ذو القدر شوکتی چار مضراب بزم سنجر زار اکر — نصرت جمهو

هنرانه صفت جمالشی حسنی صورتی رو دهر ارتقام

خارج یحوابد کفو بیگر جهان دربارگاه خلقت — بهبه

جوانی نجوبی او بدیع زلال دنیا بخت عیسوی — بی

حالت دولت ای عنبر او به پسندیده نه سنجر آفتاب

جمالشی بدر ازها نه در منزل عنبر انجم خواندی

و منصور آتش فناب جمالشی بزم نور افشانی

قامتشی از نخل رعونت سرو را منفعل دینیالو

زیرا جواب بجوبی او چهره دربارند الله نسیم خضراشی

الحمد

اگر عجب کند لعد بوی گل را رسد راه چشم دزدگان
نولسی چمنی بر صفحه گردن گیسوای بر دو رخسار
در دو آتش از دود است شقایق انداخته گل
صد برگ اگر شکفته رخسار نسیم میدهد در غنچه
روی اسفید پر یاره بر حقوق می‌چیدند شراب سخنی
در چمن انبه جوشی خورده و بساز لهجه اشتی
تصویر آن قد او دل را پی برده مرغ لکهای جگر در
هوای رخشی پای کشاید از بهر الفت بی صد
طرح کاید در باغ خلقتی لسته‌ای از نسیم
نه لبسته و در بلبل سبز و حجر با سنگ صیران شبنم
گل و در بزم کوچک دلی انداز هم‌چنین برگ
نگاه تو تا زیبی رخسار طبع خرمی بهار ابرو
اشارت گستر خود بشارت راست هر

بنگاه کیمیا تأثیر طلائی آفتاب را تغییر تبسم روح
افزا بهر ولهٔ شیرینی ادا نقش ملاحت خانه زادانی
دهانست منزلگه سر گذشت آنها نشسته
نیستی تا دشمنی با غمزه گاه شکر را بشکر دزدیده
گل رخسارش از نازکی تاب زیرک لاله داغ اعتنا
بمه نو با هلال ابرویش ساخت شب معراج دوشی
هر فراخت نگاه شوخ آن خورشید رخسار بعد
رنگینی سدور سیه رعنا از بهرکسی در چمن بر خود لعد
بالش عصا در کف برعانشد از قفایش علاوه
کنه ماه و افتالیش ازان شد صاحب عالم حمقا ب
نبایست حیف با این شکل و شمایل تمام زجر الحد
ان ی کامل صبا که در باب جلال و جمال
از بشر با ایران خراج میگرد در حرا مفصل
و طال

وطلاب از دانشمندان باج میخواهند ژرف بحرف
درستی طبعش مو مو میان شکستگی سخن در طلب
دهان و بوصف تیزی ادراکش دعوای کندی با
گفتن در قبضهٔ تیغ زبان از ضرب نرمی تعزیرش
نان شنیدنی در زر وصفش و از تیزی و تازگی نحو نرمی
مجموع حظ در روزهای نحو زرا و تلفظش در
بر کوچه منقار بلبل است و در زینت الهامش
در مجلس از جلای خورده گل تا چمن شمشیر راه
شکفتنی تعلیم میکنند در عبارت شرح ندارند
و حاشیه قدیم را بتازگی در سی میکوبند را بجام
جدید میخوانند در حکمت الهی با بشارت ابرو
بیان فراهم نموده و در شفا لقانون و مطول بهم زبان دربنجواره
نمط مدرک شوند سر بسیار از ادای مجلسش علم اصول

دين مهر سپهر و اهوا ددری اتلی محفلنی فیض عالم

مالادر نظمده اثر روشنی بیان مجموعه افروزشی

هنرکی رقم نکته‌سنجی و از قلمی ایمانی حریری اکمالکی

نسخه‌سنی تشیر ازیع بدیع سنجی تقلمشی از نسخه سینه

استعداده بیلدی شناخت زده‌نهادی تفهمش

از حشکین هیچ کمالی بخشی برای مرکز وسار دره جمعه

تحفه‌سنی خزان نامی صفات بهار توانند کچه

حودر نکته‌سنی بند تحقیقنی برکت و هر عالم مقام

حرجر توانند نمونه‌لنه خیالنی برادر ناکهی زرینی

اندازی مالادوی خوشتراب صفالنی برادر

کاهنه نشوی جوشش کیفیتی نوکی مصحف بکتابی

اونکلرلو برجولر رحل کلبی بکندار ننده حور ساله

عنجه تابه تصحیح اوحوزنده نسخه عدرسی ملیل

الانر

سرزبانان همت ابروی شاهدان پی روالطف

تحسینش به تنگ چو مصرع زلف خوبان پیچ

تا به نصر لطفش قابل حکمت معما گر همه

جای جانست برای حل آن طبعش سرواست

هرکه گفتگو در جام زر برد از آن جز حسین وحدت

نخیزد کلکش ضمیر در هر نکات ها جبر از

سرنوشت هر گیاه ها اگر هند خطش را چشم

سرمه سواد دستش مشق با خنده رو قشی شکوفه

میکنند شکل تحسینش تعلیمش کند کار میسر شدی

تصفیه غنچه ز رنگ حرف گفتنی ز مشق گفتگو

شینها نخفتی زیبای شعراب چون بلبل بر

آوازه لعبت شبنم گل به بهشتی لاله در دفتر

صحیفت بیدار دفع نقطه های شکر بیدرت

مشق سخن هرچند بمرتبه رسید که اهل الفت را طمع
تحسین خواهند از آنجا که نبات نمک ما حفظ نفسی است
نشده آن بیت که اگر سطری چند بر صفحه تحریر
درآید مسطرکشان نظم سرمشق مضمون خشت
بر لوح رنگ بنا نهاده باشند و مشقهای ناخن نقشی بر بلا نوشته
در جزودان خاک فرو نگذارند مثلا حرفی اگر شکسته
آتشی میدید که از دو بیت تحریر [illegible] قلم دست
میکشید طفلی خامه آتشی در زیر انگشت خانه قلم نرگسی
در گردن [illegible] طلا نامه آتشی با بنفشه [illegible]
بسر زلف سخن که به بالا بنفشه برگ طلای بر
مشق انگشت نما و بتقدیم گرسنه شاخ سنبل
سر خط تمام رنجر آمد از دستی از خطهای خالی
لاله است که طرح نقش از کارخانه نقش گو ببر زاده

از قلمی

از بسکه در دواتش قلم بسرعت پا بیرون ننهاده
تا ابد ملک از هر طرف مد دیگر دو یکقدم بر نداشته
در هر جا از سوی شکسته رقمش متاع درستی طراز
از کسی سر بلندی بر حروفش مو میان اصلاح جای دکان
داری بندیهای سنبری خطش مرتبه ایست
که هر سیاهی زند زیره تنبیه سفید شود حرفها بالا
نشینی کرسی خوش از داری و لفظها کمر بسته
اندازد و پیرهای از حسرت مد بار زلف خوبان
الف کشیده و زر شکست سر جیم شاخ عزرائیل
بر خلو بحیره چشم ها به مژ الف نکشوده
انگشت اعتراض توان نهاد و در عینها ملحقا
سعی نکنه حرفی از حرف درست توان و در کسر تنش کاف
طره خوبان جعد نکرشته کاملان و بدایره نون ابروی

کشتم

زلالی باغچه افتاده ز روشنی خطش بدرجه چو اگر
بوزرقی آفتاب درآید خطش شعاعی در پیشنی
آن تاریکی ننماید اگر بر کاغذ سفید نوشته
زخم سبز گشته الهام سرکتاب بخشی
وا کرده صفحهای بهار را تماشا کردنی
اوراق چمن با خطش او داشت سری آموز
هر سر نوشت گلها کرده شاخ قلمش
سنبله بهاری فراله فر در قسمی بنفشه زار پیچ
دالو خطش تنگ همچو خطش روی بتانی
از خامه همیشه خار خاری فراله هر جا
قلمش با نهاد خوب رود خطش از بیاد و نرگ
محبوب رود همچو دسته نرجور قلمش نامه شوقی
می سعی کبوتر مکتوب رفته مقام شناسی

الفضا بعد

اوقات میکند در مشرب زبانم را بستر را نه صدای

تعریف بر بیشنی هنوز رسانیده وقت طلوع دوانی

قنوی سیدیها هر سال قلم خامه را بیاد داده جهان

توصیف عشقبازیش سپهر براه گردانیده ششم انجا نه

دوات گویند بود انگیزی آتشی میپرده لالا

و انجمن صفحه گو دل بر سینه سیتی کوچک

و سبز رنگ حروف بنده هر جانب گلشنی گلشنی

برگ شگفتگی بر سر هم ریخته و هر طرف چمن

چمن طیلسان زمین بهم آمیخته اگر جانب

ساحه بزم می افتند گر زبان میان زنگ جو

می افتد تا دم حشر اگر در دل خلخل

هر سو زمی و جام و سبو می افتد جشنها

مشامی را زمشکی عنبر صبحی لبریز و در

گردان برخوردار باده کش منصوری سنگ بخیز در کار
بیان جمع رفتن سرگردو را عمر خود ردیف
و در شغل می از بهانه گرفتن دست سبو را
مزه گیرای از نهایت امانت دارای مهر دهن
قرابه جام خورد ز غایت جنون گری رگ گردن
صراحی ملایم به صفائی دختر رز چشم قدح
سرشار دیدن تا چه به صدای شکست توبه
گوش مینا ناله‌های شنیدن لب ساغر
در اندازد از مالیتی تندی شراب لبالب گرم
نمکی چشمی لذت کباب نقل یا بر شادی جام
بهمای حضور راست و ظرف‌ها کامرانی صفحه‌ها
نوز هیچ گرشمه چوبانی راه زیر لب سبزه چو بخیه
تنگ لبیف عشق‌ها نهان لغتی رندی لطف شراب

۱۲۰ ...

بدام انتظار کت حسرت ندیده روی باغ به قفسی
در آغوش غنچه رحمت رباعی در بزم گلشن حسن قمری
لحن الحان کلک افروخته شمع لاله زار آتشی
علت اشتعال هزار سرو در جای جواهر ساقی
شهد طفل غنچه مضراب بلبل رباعی ساقی همه کس را
می رانکه در دهد مضراب همه را چنانچه شنید سور دهد
بر کمال نه چو نایی که ادامای در رزش گرد شب زخمی
صدای طنبور در دهد بس تیان خورشید لقا صبح حشر
همان نشئه نقلی چو می سرگربان ما چه حد صد راست
نه لشئی نواز نشئی چنگ چو نه سپاه در حضه ساز
آتشی جلوه رقاص افروخته چو به بهشتی سور زنان
محصر آسبان رود رکعتم بر یکدیگر جام خفته از نشای اسپی
نغمه موج ز طوبت در اندراز ما موج رسیدن نوا از

بر آنها زخمه چوب ساز در مقام سبز کردن
بم بمهای سرود بندیهای اهل عراق در سلک عشاق
و بحور مایه ترانه خسروانی عبدالفتاح گشته اغانی
قول الاسلی چنبر نیهای موسیقار پهلویها هم آشنا گشته
و در پست و بلندی یکدیگر نواختن افتاده
نای آواز زیر و بم نشاط راهی طلبیده و با نوای زیر معیدن
عجم دست بر هم میزند به مقام نغمه نزدیک تر
از آهنگهای بسته نو و تحریر اصول آشنا تر از موج
بر لب و ضربهای هم رنگ تمام اجزای نازک ادای
صدای راک در رنگ ساز چو مرکب روح افزای
دف و دایره اهل ساز از جلاجل گوش پر آواز
طنبور به بهای لیشی نغمه رنگ بسته شب و روز
کمانچه در دست طپانچه تیر رانش ادا
نظار افکن

شکار رفتند پر از نالهٔ پر صدا چنگ استخوانی سینه چو عود
مغزدار هر نغمهٔ داود بر بربط را انگشت ناخن چه
سماع حنجی نشان‌های هر نغمه سرود بر دو رخش باقشقی
فروز فغان رباب کوس ارباب هیچ کس کباب
خوار تر صدای کوکب باری هوای جنگ را چه
با مصر لیستی گیسوی مضراب شانه کردن بزرگ
و کوچک صف صف سه‌تار شکر شکن چشم زود کار و چمه‌ها
تار قانون از مقام ترنم شغف بر دف جلاجل را لب
بر بزه خوانی کتوری هر دو صدا افغان غبار نمود دل
ریختن نغمه چهار تار نواخت مرغوله زمزمه چو بیار از
غنون از حوصله پر کار البرز حسینی هزار نغمه
تار ضرب در هر مقام صدای صوج رو خفته‌ها کرام
ادای گوش گر به صدای غلغل منقل عاج مرم

ترازِ دلِ دو سر گشته اصول های کف تا سقف را هم می‌سایند و چرم‌ساز
نی چهار زخمه‌ی تشنه سیاه تیر گشته صدا با حنجر ماهانی نغمه پرداز
دوری بزم طرب گرد بود دستار سرکشی اغنیار هر سو کوچ
نشسته ملکار دیسر بالای تیر ضمیر همه رنگین درهای از صوت
نی نقره چو مینا از سر دو قلقل می اصول شاهدان رقص
پرواز خود صد دل می‌رباید و بر یکدیگر اندازند از دست ای نی نوا
رقاصی دلکش رصیده از حراج صبر آلتهای بهوش
کوزه ای دوست تیغ مست کمرگاه قدح را هر دم از دست
مطرب و نغمه هر زمان سو به سر پرواز گسسته آشیانی از شاخ
او از زمین و آسمان در رنگ چو رنگ است چه خموش بیا
هنگام حلول نگشت اصول و نغمه و رقص و پیاله بسیار
هم رنگ‌ها همچو لب برگ لاله قدح معنی آراسته پیوندها
صفحه شگفته و حسن خامه افراشته بعینه لعل فارسی
از غم الف

به رزم شد و وقت ترکتازی با حمله است کاتش قبل از پی از
ارتفاع آب این فکر بدلیری گفتار بر برق خورد و تیغ الماس را در جعفر ـ
تمامی رسیدن الفاظ رمی برآرد و کمند از ما با پای حمله شنجا عشقی
زاد بیرون اند در میدان که با هزار سوار کشتی سنجیده اند اگر
سنبک زنگ خصومت بر سقف خوان فلک می باخت
قرابو سفید صبح را بر روز سیاه شام می انداخت به مصقل
شمشیر زنگ جبه خصم را از جا بر بلند زد و بعقاب
خدنگ صد جسم عدو را از دام زره رخنه مسرش چون
آزادگان در قید از همه چیز گذشتی و تیغ خونی چون
مجردان در بند از همه چیز بریدن برهان خنجرش برادر
سینه مردان که پا و کمر شی سپر شی به جدا اشکست
مخالفان نشنوا بجا بیرون زور شی اگر دست ستم در دست می برد
از لسان بی خونلون زخم با مبتلا میمرد خونلوه طبعان

از تعریف خدنگ شستی به بند چلوی لعل بر محبوبش شکسته ز لب نی
در توصیف صلیح تختی بید برستی تحریر تیشه‌هاش در سایه کمندش
اگر تار عنکبوت می‌انداخت دام غیرت بکر فنی‌ها بر
سنگ‌شاه در سی رنگ حلقه مرنج را قائم جر برنگ
در سایه کمر زرش سر گرم آن را همنشینی نقش پاره
مکالفتی در صفت رزم البسی نکردی‌ها برای دو بدن سپیدانی
گشتی اگر صف آفتاب با دست برهنه ساخته سلاح
پوشان را چون سایه بنجایب ساخته به نسیم بهار خشن
کوزه مهر دهن‌ها تفنگ و نسیم صلابتی صدای خموشی
لب ببر برنگ کوه برشاه انجم برد دستی ساخته
ابر حمایت با قوت سر جرو کی خلعو بر بیت ساخته خورشید
رایت لباسی جنگ بنازکتر از برگ نسترن او نهفته
سنبر برهنه تر از خنجر سوسنی زمانه زیر دست

نجرانی

شیران زبردست ه روزگار هشیار پامال
پیلان بدمست ه از سیاهی لشکر دوات فلک پر از
دود و از سرخی سپاه قلم عطارد سرتیز ه قلم علم دار بر
کنگرهٔ چرخ کیوان ه جواب صاحب عالم بمیدان ز کوس
فتح غلغل ساز گردد ه نفیر و کرنا و دمامه ساز گردد ه شکوه
گردش علم در جنگ جویی ه دریده شیشه نشان از سر گردون
بر اعدا چیره چون چیره اخته کمندش ه تمام تاختن جرائد سمندش ه
سنان در دست او مار رئیسی ... جوال ماهی از
پشت دلیران ه نیزه جوشن ز سنان جنگ و تیغ سر از
دالمو با ... تیغ خدنگش مرجه دار ز پشت اینی
چو خنجر از سخت رویها در شمه ه اگر بقدر بزرگی و حشمت
و نموری و مردانگیش ثنا گفته شود زبانی بر که در دهان
و نفس یاری بها ران از درازی سخن کوتاهی خواهد کرد

اولماالنت که جنب اراک عدوشی با خنجر قهر ببرد الو

و کل چهار اندر بستان برای امین زیب و بستان را حجاب بسالو

نظم

تا بود پروانه خورشید و مه در شمشی جهت شمع

اقبالشی چراغ روز و زنده حرکاه باد در سر میدان تا بینی

از بلندیهای تخت دست گیران از رکاب جاهشی

کوتاه باد بی قلدرشی سرکرانی در میان خاص و عام

کمترین بندگانشی به لقب جیجاه باد

در بهار بستان عشرتخانه اشی

برک خزانی زوی خورشید

سخن کوته دل

خواه باد

روی هر جانب که آلود در بستان کشهار

صد هزارشی بلبل طغرا القب همراه باد

تمت تمام

شد